

ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین الملل و ژئوپلیتیک انرژی ایران (بررسی موردی: حوزه دریای خزر)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۱
 تاریخ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۱۱/۱۴

دکتر سید محمد کاظم سجادیپور*
 دکتر سهراب شهابی**
 دکتر مسعود غفاری**
 دکتر سید شمس‌الدین صادقی***

چکیده

یکی از متغیرهایی که موقعیت کشورها را به چالش کشیده و دولت‌ها را ملزم به ملحوظ نگه داشتن مؤلفه‌ی ساختار نظام بین‌الملل در تصمیم‌گیری سیاست خارجی می‌کند، وضعیتی است که «ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل»، بر آنها تحمیل کرده است؛ به همین دلیل، اندیشمندان حوزه‌ی اقتصاد سیاسی و معرفت روابط بین‌الملل، با استناد به روندهای جاری در نظام بین‌الملل، قرن بیست و یکم را قرن «ژئواکونومیک» نامیده‌اند؛ چراکه بر این باورند یکی از چالش‌های مهم جهانی در این قرن، چالش بر سر انرژی است و مسأله‌ی «امنیت انرژی»، از ارکان مهم پارادایم اقتصاد سیاسی این قرن خواهد بود. با توجه به این مهم، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از نظریه‌ی «واقع‌گرایی ساختاری» به بررسی رابطه‌ی بین متغیر ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و موقعیت ایران در عرصه‌ی انرژی می‌پردازد و با بهره‌گیری از رویکرد سطح تحلیل کلان (اقتصاد سیاسی بین‌الملل) در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی، با هدف «تبیین علی» مسأله‌ی تحقیق، تلاش می‌کند که به سؤال زیر، پاسخ دهد: چه رابطه‌ای بین ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و موقعیت ایران در عرصه‌ی انرژی وجود دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، ضمن بررسی مؤلفه‌های اصلی نظریه‌ی واقع‌گرایی ساختاری، سعی بر آن خواهد بود که فرضیه‌ی زیر، مورد آزمون قرار گیرد: «ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، بر پایه‌ی همکاری و تعامل میان قطب‌های قدرت همراه با نظام هژمونیک حاکم، پایه‌ریزی شده و به کشور معترضی همچون ایران، فرصت بهره‌برداری‌های راهبردی در عرصه‌ی انرژی، جهت بهینه‌سازی ثروت و اعمال قدرت ملی نمی‌دهد».

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی بین‌الملل، انرژی، ایران، سیاست خارجی.

مقدمه

در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، انرژی، پاشنه‌ی آشیل بسیاری از مناطق و کشورهای صنعتی جهان و از جمله اتحادیه‌ی اروپا، چین، هند، آسیای جنوب شرقی و آمریکای شمالی است؛ از این رو انرژی، یکی از ابزارهای مهم کسب ثروت و اعمال قدرت در عرصه‌ی سیاست خارجی و بین‌المللی تلقی شده و در این راستا، سوخت‌های فسیلی (نفت و گاز)، همچنان کالایی با اهمیت استراتژیک در تجارت جهانی باقی خواهد ماند؛ به گونه‌ای که هیچ‌گزینه‌ای برای رهایی از آن، دست کم تا چند دهه‌ی آینده وجود ندارد (Cornelius & Story, 2007:10).

روندهای موجود در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل حکایت از آن دارد که بنیان قدرت از وجه نظامی به وجه اقتصادی و فناوری، انتقال یافته است و محور دیپلماسی، نه صرف تمرکز بر امور و مسائل سیاسی و نظامی، بلکه تمرکز بر روی مراودات اقتصادی است (Luttwak, 1998:125-128)؛ تا آنجا که در بسیاری از موارد، ریشه‌های شکل‌گیری منازعات بین‌المللی، دچار یک چرخش اساسی از ایدئولوژی به رقابت بر سر تسخیر منابع طبیعی شده است (Nevins, 2004:255-256). برای این مبنا، منازعات قرن بیست و یکم، نه ریشه در خطوط گسل‌های تمدنی، بلکه بر سر منابع طبیعی و انرژی‌های تجدیدناپذیر مناطقی همچون خاورمیانه رُخ خواهد داد؛ واقعیتی که امروزه انرژی را هم به ابزار قدرت و هم به هدف قدرت در میان قطب‌های بزرگ اقتصادی و صنعتی جهان در اقتصاد سیاسی بین‌الملل تبدیل کرده است (Harvey, 2003:19-20; Peters, 2004:187-188). در چنین شرایطی، انرژی و خطوط لوله‌ی انتقال انرژی، ضمن آن‌که از طریق جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و نیز فراهم کردن بستری مناسب برای توسعه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای، سبب تقویت زیرساخت‌های اقتصادی، افزایش نفوذ و نیز نقش سیاسی کشورها در معادلات قدرت منطقه‌ای می‌شود؛ می‌تواند به عنوان یک ابزار مهم دیپلماسی در جهت تحقق و پیشبرد اهداف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دو جانبه و چند جانبه‌ی کشورها و نیز تقویت همکاری‌های مشترک میان همسایگان و تثبیت صلح و ثبات منطقه‌ای، مؤثر واقع شود (Sovacool, 2009:2359-2361).

در این ساختار، کشور ایران به دلیل واقع شدن در کانون ۷۵ درصد انرژی جهان، از موقعیتی بی‌نظیر و ممتاز برخوردار است. با این وجود، علی‌رغم آن که کنترل

دولت بر منابع نفتی و درآمدهای حاصل از صادرات میعانات نفت و گاز، وجه غالب در اقتصاد سیاسی ایران در طی یکصد سال گذشته است و با توجه به این نکته که در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، شرکت‌های ملی نفت^۱، تحت حاکمیت دولت‌های ملی، بر تولیدات جهانی نفت و گاز، تسلط خواهند داشت و در مقابل نفوذ شرکت‌های بین‌المللی نفت^۲، مقاومت کرده و به مقابله خواهند پرداخت (Gilpin, 2001:45)؛ تا آن جا که تا سال ۲۰۳۰، شرکت‌های ملی نفت، سهم بیشتری از تولید و عرضه‌ی جهانی انرژی را به کنترل خود درآورده؛ در مقابل، تسلط کشورهای عضو OECD رو به کاهش خواهد گذاشت (Baker, 2007)؛ علی‌رغم چنین تحولاتی در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و در حوزه‌ی مدیریت منابع و بازارهای انرژی، مدیران ارشد و تصمیم‌گیرندگان عرصه‌ی انرژی و سیاست خارجی ایران، در طول دودهمی گذشته (۱۹۹۰-۲۰۱۰)، نتوانسته‌اند از این شرایط نوین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل و از این موهبت طبیعی و موقعیت استراتژیک ایران، به عنوان ابزاری برای بهینه‌سازی ثروت و افزایش قدرت ملی کشور، بهره‌برداری کنند. مشاهده‌ی ناسازگاری میان واقعیت‌های حاکم بر جایگاه و موقعیت بین‌المللی ایران امروز و نیز در حاشیه‌ی قرار گرفتن کشور در عرصه‌ی طرح‌های کلان انتقال انرژی حوزه‌ی دریای خزر و قفقاز با جایگاه و منزلت واقعی ایران، به عنوان کشوری که قابلیت دسترسی به جایگاه قدرت اول منطقه در عرصه‌ی گوناگون و از جمله تعیین سیاست‌های کلان منطقه‌ای در قلمرو انرژی را دارد؛ قابل اغماض نیست.

وقایع و رویدادهای رخ داده در حوزه‌ی مناطق شمالی ایران در عرصه‌ی انرژی در دو دهه‌ی پس از جنگ سرد، شاهده‌ی بر ادعای مطرح شده در این پژوهش است. در طی این دوران، قراردادهای بین‌المللی خطوط لوله‌ی انتقال انرژی، و از جمله: (۱) خط لوله‌ی نفت باکو-تفلیس-جیهان^۳؛ (۲) خط لوله‌ی انتقال گاز ماورای خزر^۴ (جهت انتقال گاز کشور ترکمنستان به اروپا از طریق بستر دریای خزر)؛ (۳) خط لوله‌ی گاز باکو-تفلیس-ارض‌روم^۵؛ (۴) خط لوله‌ی ناباکو^۶ (جهت انتقال گاز قزاقستان و ترکمنستان از مسیر کشورهای ترکیه، بلغارستان، رومانی، مجارستان و اتریش به سایر

۱. NOCS

۲. IOCs

۳. Baku-Azerbaijan to Ceyhan-Turkey (BTC)

۴. Trans-Caspian Gas Pipeline (TCGP) & Caspian Pipeline Consortium (CPC)

۵. BTE

۶. NABUCCO

مناطق اروپا)، بدون هیچ گونه توجهی به نقش و جایگاه ایران در مناسبات و معادلات قدرت منطقه‌ای، منعقد شده‌اند. بی‌نصیب ماندن کشور ایران از چنین موهبتی، به نوعی می‌تواند در بلندمدت منجر به انزوای ژئوپلیتیکی^۱، بی‌بهره ماندن از موقعیت ممتاز ژئواکونومیکی و تهدید منافع ملی ایران در مناسبات منطقه‌ای و نیز بین‌المللی شود. به راستی چرا چنین است؟ چرا کشوری که در کانون هارتلند انرژی^۲ جهان قرار دارد، بی‌نصیب از موهبت انتقال انرژی و مزایای مُرتَب بر آن است؟ این مسأله، مهم‌ترین دغدغ‌های است که پژوهش حاضر، قصد تبیین آن را دارد.

۱-۱) سؤال اصلی پژوهش

چه رابطه‌ای بین ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و موقعیت ایران در عرصه‌ی انرژی وجود دارد؟

۱-۲) سؤال فرعی پژوهش

رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل چیست؟

۱-۳) فرضیه پژوهش: ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، برپایه‌ی همکاری و تعامل میان قطب‌های قدرت همراه با نظام هژمونیک حاکم، پایه‌ریزی شده و به کشور معترضی همچون ایران، فرصت بهره‌برداری‌های راهبردی را در عرصه‌ی انرژی، جهت بهینه‌سازی ثروت و اعمال قدرت ملی نمی‌دهد.

۱-۴) هدف اصلی پژوهش: "توصیف" و "تبیین" رابطه‌ی ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل با موقعیت ایران در عرصه‌ی انرژی است.

۱-۵) هدف جزئی پژوهش: شناسایی موانع بهره‌برداری از موقعیت ژئواکونومیک ایران در عرصه‌ی انتقال انرژی حوزه‌ی دریای خزر از مسیر ایران و آثار رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مواجهه‌ی با قطب‌های قدرت هژمون بر موقعیت ایران در این خصوص است.

۱-۶) روش تحقیق

از آنجا که روش را نوع مواجهه‌ی با موضوع، جهت رسیدن به واقعیت و شناخت آن می‌دانند (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱)؛ و نیز با توجه به این نکته که موضوع پژوهش حاضر، شناخت ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و آثار این ساختار بر موقعیت

ایران در عرصه‌ی انتقال انرژی حوزه‌ی دریای خزر است؛ در این تحقیق، از روش “تبیین علی^۱”، بهره گرفته شده است؛ چرا که می‌خواهیم آثار این ساختار را بر موقعیت ایران در عرصه‌ی انرژی، “علت‌یابی^۲” کنیم. لازم به ذکر است که “تبیین علی” به معنای تشخیص علت است؛ منظور از مکانیسم علی، این است که هر پدیده‌ای در عالم، معلول علت یا علل معینی است؛ الگوی “تعلیل”، چنان است که رشته‌ای ضروری یا محتمل از علل را به دست می‌دهد. بر این اساس، وقتی شرایط ضرورت بخش یا احتمال بخش مقدم بر حادثه را معین کنیم، آن را تبیین کرده ایم. در تحلیل علی، به سه شکل می‌توان علت یابی کرد: (۱) نمونه پژوهی؛ (۲) تحلیل تطبیقی؛ (۳) تحلیل آماری (منوچهری، ۱۳۸۷: ۴۰-۴۲).

در این تحقیق، روش تبیین علی، به شکل “نمونه پژوهی”، انجام می‌شود؛ چراکه هدف، شناخت علت یا علل موجود یک پدیده‌ی خاص است. همچنین، متناسب با موضوع پژوهش، تبیین علی در این تحقیق، پاسخی به سؤالات “چرا و چگونه^۳” است. فرآیند تحقیق از سطح نظری، شروع می‌شود و پس از تعریف عملیاتی، به سطح تجربی، دست می‌یابد. به عبارتی، در سطح تبیین، موضوع پژوهش، علت کاوی می‌شود؛ یعنی زمینه‌ها و متغیرهای تأثیرگذار بر متن یا واقعه‌ی مورد مطالعه، با هدایت تئوری (بهره‌گیری از نظریه و رویکرد رئالیسم ساختاری)، تحلیل خواهد شد.

۱-۷) سابقه‌ی پژوهش

هر چند که در حوزه‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نظام بین‌الملل و انرژی، پژوهش‌های ارزنده‌ای ارائه شده است؛ اما باید گفت که هیچ‌یک از پژوهش‌های مذکور به طور کامل، موضوع مورد بررسی این پژوهش را پوشش نمی‌دهند؛ چراکه برخی از آثار مورد بررسی، صرفاً تمرکز خود را بر روی عملکرد سیاست خارجی و ضعف دستگاه دیپلماسی ایران در دوره‌ی مورد بررسی، معطوف داشته و به نقد آن پرداخته‌اند (تاجیک، ۱۳۸۳). پاره‌ای دیگر، توجه خود را صرفاً به بررسی خطوط لوله‌ی انتقال انرژی و موقعیت ایران در عرصه‌ی ترانزیت انرژی، معطوف داشته‌اند (بهجت، ۱۳۷۹)، (امیراحمدی، ۱۳۸۰)، (کولایی، ۱۳۸۷)، (متقی، ۱۳۸۷). برخی از منظر اقتصاد سیاسی (سلیمانی، ۱۳۸۱)؛ برخی از منظر امنیت و دیپلماسی انرژی (ذوالفقاری، ۱۳۸۸)؛

۱. EXPLANATION

۲. CAUSE FINDING

۳. WHY & HOW

برخی از جنبه‌ی ژئوپلیتیکی (مجتهدزاده، ۱۳۷۹) و برخی دیگر ساختار سیاسی نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و آثار آن را بر سیاست خارجی ایران، تحلیل کرده‌اند (دلیرپور، ۱۳۷۶)، (ستوده آرایبی، ۱۳۸۰)، (محمدی، ۱۳۸۴)، (پوراحمدی، ۱۳۸۶)، (امیدی، ۱۳۸۷). برخی دیگر نیز تناقضات بنیادین در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را در خصوص تعهدات ایدئولوژیک این نظام نسبت به سایر ملل جهان، در عرصه‌ی سیاست خارجی و ضعف دستگاه دیپلماسی کشور در زمینه‌ی ائتلاف‌سازی با کشورهای منطقه و نیز قدرت‌های بزرگ جهانی را بررسی کرده‌اند (سریع القلم، ۱۳۷۹؛ سریع القلم، ۱۳۸۸)، (بخشی، ۱۳۸۵). در عین حال، هیچ یک از پژوهش‌های مورد بررسی، مُدل جامع و مانعی را در خصوص پیوند میان حلقه‌های ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ژئوپلیتیک انرژی ایران و آثار تقابلی با چنین ساختاری را بر موقعیت ایران در عرصه‌ی انرژی، طراحی و ارائه نکرده‌اند. به سخن دیگر، هریک از تحقیقات مذکور، صرفاً می‌توانند قطع‌های از "پازل" مورد بررسی این پژوهش را پوشش دهند.

۸-۱) نوآوری پژوهش

نوآوری این پژوهش در این است که ضمن بررسی و شناخت روندهای کلان اقتصاد سیاسی بین‌الملل در عرصه‌ی انرژی و آسیب‌شناسی وضعیت موجود حاکم بر موقعیت و سیاست خارجی ایران در این حوزه، به مقوله‌ی انرژی به عنوان ابزاری جهت اعمال قدرت، افزایش امنیت بین‌المللی ایران و بهینه‌سازی ثروت و دریچه‌ای به سوی گسترش همکاری‌های بین‌المللی ایران با قطب‌های قدرت و مراکز عمده‌ی تجارت جهانی می‌پردازد؛ همچنین این پژوهش می‌تواند نوید بخش آغاز حرکتی در جهت بهره‌گیری از مطالعه‌ی میان‌رشته‌ای - ترکیبی از رشته‌های اقتصاد انرژی، روابط بین‌الملل، ژئوپلیتیک و علوم سیاسی - برای شناخت و تبیین مسائل مشترک باشد؛ و هم می‌تواند پنجره و افق جدیدی را به روی پژوهشگران کشور، برای توجه و پرداختن بیشتر به این مسأله از منظری متفاوت، بگشاید.

۲) چارچوب نظری (روش‌شناسی)

اگر مُدل را مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم تئوریک در درون یک نظریه‌ی کلی که در صدد تبیین موضوع یا مسأله‌ای خاص است، تعریف کنیم (Hansen, 2000: 49).

مدل هدایتگر و راهنمای مسیر این پژوهش، در تبیین موضوع مورد بررسی، نظریه‌ی رئالیسم ساختاری^۱ اندیشمندانی همچون کنت والتز و رابرت گیلپین^۲ است. برای بهره‌گیری از این مدل، ضمن تشریح مهمترین عناصر، مفاهیم و مفروضات این نظریه، هم در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و هم در عرصه‌ی سیاست خارجی، این نظریه را به شکل مطالعه‌ی موردی در خصوص جایگاه ایران در طرح‌های کلان انتقال انرژی از منطقه‌ی دریای خزر و قفقاز، به‌بوت‌های آزمایش، خواهیم گذارد. برای رسیدن به این هدف، ابتدا روش‌شناسی و مهمترین مفروضات محوری رویکرد رئالیسم ساختاری را از نظر خواهیم گذراند؛ آن‌گاه، ضمن نگاهی به مهمترین عناصر و مؤلفه‌های ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جایگاه انرژی در این ساختار، موقعیت، ژئوپلیتیک انرژی و رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این ساختار، بررسی خواهد شد.

۱-۲) روش‌شناسی رویکرد رئالیسم ساختاری

از منظر "روش‌شناسی"، عناصر اصلی نظریه‌ی رئالیسم ساختاری به شرح زیر هستند:

۱. تلاش برای ارائه‌ی تحلیلی نظام مند، موشکافانه و ساختاری از نظام بین‌الملل؛
۲. دوری گزیدن از فرضیات ذات‌گرایانه و جهان‌شمول در باب طبع آدمی؛
۳. بهره‌گیری از معرفت‌قیاسی و تعمیم‌گزاره‌ی کلی به موارد جزئی در تحلیل رویدادهای بین‌المللی؛

۴. گذار از گزاره‌های انتزاعی به مباحث انضمامی و تلاش برای تغییر خاستگاه تحلیل از طبع بشری به سیستم بین‌المللی. از این منظر، سیاست بین‌الملل، چیزی بیش از حاصل جمع خط‌مشی‌های خارجی کشورها و سایر بازیگران در سیستم بین‌المللی است (های، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۶؛ نصری، ۱۳۸۶: ۲۲۵).

اندیشمندان نحله‌ی فکری رئالیسم ساختاری می‌کوشند تا با طرح تئوری ثبات هژمونیک^۳، نشان دهند تداوم حاکمیت قدرتمند رژیم‌های بین‌المللی به عنوان پایه‌های اصلی نظم جهانی، وجود و ظهور دولت هژمون را همیشه و همچنان، ضروری و قطعی می‌نمایاند. به بیان دیگر، با طرح و توضیح ابعاد گوناگون تئوری

۱. THE STRUCTURAL REALISM THEORY

۲. KENNETH WALTZ

۳. ROBERT GILPIN

۴. THE HEGEMONIC STABILITY THEORY

ثبات هژمونیک، نظریه پردازان نئورئالیست، بر این باورند از آن جا که تأمین و تثبیت نظم جهانی هژمونیک از طریق ایجاد، تقویت و تحکیم رژیم های اقتصادی-سیاسی و نظامی بین‌المللی بر عهده‌ی دولت هژمون بوده است، لذا تداوم کار این رژیم ها و ثبات نظم جهانی، نیازمند وجود یک دولت هژمون است. تأکید نظریه پردازان رویکرد رئالیسم ساختاری بر توانایی‌ها، ظرفیت‌ها و قدرت عمل یک دولت هژمون در تأثیرگذاری بر سایر دولت‌ها و ایجاد یک نفوذ بین‌المللی و عدم تأکید صرف بر منابع مادی قدرت و اجرای آن از طریق زور، نشانگر امتیاز ویژه‌ای است که این رهیافت از خود آشکار می‌سازد. در نتیجه، رویکرد رئالیسم - ساختاری، از یک سو وجود رابطه‌ای مستقیم میان کنترل و هدایت نتایج، تأثیرات و اهداف را بازنمایی می‌کند و از سوی دیگر توانایی‌ها و ظرفیت‌های قدرت هژمون را توضیح می‌دهد؛ حال چه این نتایج، تأثیرات و اهداف قدرت هژمونیک در سیستم آنارشیک بین‌المللی، اجرا و حاکم شود و مبنای اداره‌ی سیستم جهانی واقع شود؛ و یا توفیقی حاصل نگردد. بدین ترتیب، دولت هژمون از ظرفیت‌ها و توانمندی بسیاری در جلب نظر یا اجبار سایر دولت‌ها در پذیرش ساختار اقتصادی و تجاری باز و آزاد، برخوردار است. دولت‌های دوست، با شرط بهره‌مندی از امتیازاتی که دولت هژمون در اختیار آنها قرار می‌دهد، برتری آن را پذیرفته و وارد ساختار اقتصاد سیاسی بین‌المللی مبتنی بر تجارت آزاد می‌شوند؛ یا با دولت هژمون، دشمنی ورزیده، دولت یاغی، تلقی شده و از امتیازات همکاری با دولت هژمون، بی‌بهره می‌گردند (پوراحمدی، ۱۳۸۷: ۴۵ - ۴۱).

۲-۲) مفروضات

مهمترین مفروضات "رویکرد رئالیسم ساختاری به شرح ذیل است:

۱. دولت، واحد تحلیل حاکم و اصلی‌ترین مبنای تحلیل در روابط و سیاست بین‌الملل است؛
۲. دولت‌ها، همواره در تعقیب منافع و دستاوردهای نسبی هستند و نه مطلق. به عبارتی دیگر، می‌توان قواعد حاکم بر بازی را نه با حاصل جمع صفر، بلکه مثبت ارزیابی کرد؛
۳. منافع ملی، همان امور عینی است و دولت‌ها، به عنوان بازیگران اصلی بین‌المللی، صرفاً در پی تأمین منافع ملی خود هستند؛

۴. دولت‌ها در شرایط آنارشیک حاکم بر ساختار نظام بین الملل، به رقابت با یکدیگر پرداخته و عقلانیت آن‌ها در همان شرایط شکل می‌گیرد؛

۵. رفتار دولت‌ها فقط در قالب نظام بین الملل، معنی می‌یابد؛ تصور دولت، به عنوان بازیگری عقلانی، یکپارچه و هم‌افق، تنها در قالب سیستم فرا کشوری، تحقق می‌یابد؛

۶. نقش مؤسسات و نهادهای سیاسی - اقتصادی بین المللی در امنیت جهانی و اقتصاد سیاسی بین الملل، بسیار حائز اهمیت است؛

۷. در صورت وجود ثبات هژمونیک، نهادهای بین المللی می‌توانند بنیادی مطمئن برای همکاری میان دولت‌ها را فراهم کرده و کارکرد نظام اقتصاد سیاسی بین الملل را شکل داده و تسهیل کنند(های: ۴۶ - ۴۲؛ چرنوف، ۱۳۸۸: ۱۱۲ - ۱۰۰).

۳-۲) گزاره‌های نظری در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی بین الملل

۱. رویکرد رئالیستی در اقتصاد سیاسی بین الملل، رویکردی تجربی و عمل‌گرا است و بر کاربرد مؤثر و عاقلانه‌ی قدرت، توسط کشورها با هدف تأمین منافع ملی، تأکید دارد (Harries, 2005: 599-612)؛

۲. اقتصاد سیاسی بین المللی برآمده از تفسیر رویکرد رئالیستی، توجه خود را بر روی سیستم دولت-ملت و نقش روابط سیاسی در سازماندهی اقتصاد جهانی متمرکز می‌سازد، بر این مبنا، این رویکرد فرض می‌کند که همه‌ی دولت‌ها، در تعقیب منافع ملی خود هستند و تنها عامل واسطه در سیاست بین الملل، میزان قدرت و توانایی‌های دولت‌ها است. بدین ترتیب، توزیع قدرت در نظام بین الملل، ویژگی اصلی اقتصاد سیاسی بین الملل است (کاکس و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۱: ۱۳۸۴-۱۳۸۵؛ Gilpin, 2001: 16-17)؛

۳. پس از جنگ سرد، جهانی شدن، مهمترین ویژگی اقتصاد جهانی و تا حدّ زیادی، سیاست بین الملل است. در فرآیند جهانی شدن اقتصاد، دولت‌ها، یکپارچه و نفوذ ناپذیر، آن گونه که واقع‌گرایان سنت‌گرای دولت محور، فرض می‌کنند، نیستند؛ بلکه شکننده و نفوذ پذیرند. در این فرآیند جدید، هیچ نظام اقتصادی نمی‌تواند بدون یک چارچوب سیاسی باثبات برای یک مدت طولانی، دوام بیاورد؛ در نتیجه، اقتصاد جهانی و سیستم سیاسی بین الملل نمی‌توانند جدای از یکدیگر تحلیل شوند؛ بلکه باید در یک چارچوب تئوریک واحد، با یکدیگر بررسی شوند(کاکس و دیگران، ۱۳۸۴: ۳-۲)؛

۴. برای شکل‌گیری یک اقتصاد سیاسی بین المللی لیبرال، وجود یک قدرت

هژمون به عنوان یک شرط لازم، ضروری است. این قدرت برتر، حائز سه ویژگی است: ۱. توانمندی اجرای قواعد نظام؛ ۲. اراده‌ی انجام این کار؛ ۳. تعهد به پاسداری از نظامی که برای تمام دولت‌های عضو این سیستم، منفعت آمیز باشد. نظریه پردازان ثبات هژمونیک بر این باورند که این نظریه بر ایده‌ی همکاری بین‌المللی مبتنی است، چراکه هژمون موجب می‌شود همکاری، امکان‌پذیرتر شود. ضمن آن که دولت هژمون، برای حفظ ثبات و رونق اقتصاد سیاسی بین الملل، باید علاوه بر توانایی‌های لازم برای تحقق چنین امری، به ارزش‌های لیبرال دموکراسی نیز پایبند باشد (Gilpin, 2001: 93-94)؛

۶. در این ساختار نوین، ماهیت اقتصاد سیاسی جهانی، به شدت تحت تأثیر منافع سیاسی و امنیتی قدرت‌های اقتصادی برتر جهان (آمریکا، اروپای غربی، روسیه، چین و ژاپن) خواهد بود (Ibid: ۱۲)؛

۷. در ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، به دلیل وابستگی به قدرت مطلق تک قطب، دولت‌ها بایستی سختکوش بوده و بسیار تلاش کنند تا شاید بتوانند از طریق کسب نظر مساعد تک قطب، منافع خود را حفظ کرده و جایگاه شان را ارتقاء بخشند. در چنین شرایطی، کشورها تمایل دارند در صورت بروز مشکل مربوط به منافع شان، به تک قطب، نزدیک شوند (Hansen, 2000: 67-68)؛

۸. در این ساختار جدید، دسترسی به منافع، زمانی حاصل می‌شود که بازیگران مختلف، رفتار خود را در فرآیند همکاری با خواسته‌ها و ترجیحات دیگر بازیگران، هماهنگ کنند (Keohane, 2002: 51-52).

۲-۴) گزاره‌های نظری در حوزه‌ی سیاست خارجی

۱. دولت‌ها در ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، از قدرت مانور کمتری در عرصه‌ی بازیگری بین‌المللی برخوردار هستند؛ زیرا ابرقدرت دیگری غیر از تک قطب وجود ندارد که با آن متحد شوند؛

۲. در این ساختار نوین، یک دولت در یک منازعه‌ی بین‌المللی، به سختی می‌تواند به مخالفت با دولتی بپردازد که با تک قطب متحد شده است؛ در چنین شرایطی، دولتی که هژمونی تک قطب را نمی‌پذیرد، چالش امنیتی و تهدید منافع ملی را برای کشور خود ایجاد خواهد کرد (Hansen, 2000: 63-73)؛

۳. نظام بین‌الملل، تنها با حضور یک دولت هژمون از ثبات و نظم برخوردار خواهد

شد؛ دولت هژمون با ایجاد اصول و قواعدی، ضمن حفظ نظم و ثبات بین المللی، سایر بازیگران را به پذیرش و پیروی از آن قواعد، وادار می کند (Gilpin, 2001: 99-100)؛
 (Kindleberger, 1973: 295-305)؛

۴. هژمونی، بیانگر وضعیتی است که مطابق آن، یک دولت، قدرت کافی برای حفظ قواعد حاکم بر روابط بین المللی و اراده ی انجام این کار را دارا باشد. به عبارتی، منظور از کاربرد این مفهوم، قدرت و توانایی انجام عمل کنترل شده، به وسیله ی اراده ی یک دولت مسلط (قدرتمند) در سطح نظام بین المللی آنارشیک است (دیاگرام ۱) (Ibid)؛
 ۵. رویکرد واقعگرایی ساختاری، هم دولت - ملت را به عنوان بازیگر، در نظر می گیرد و هم جهان را به مثابه ی عرصه ی رقابت بین واحدها در یک صحنه ی بین المللی آنارشیک که بر منازعه برای قدرت در میان دولت ها، حاکم است، تصویری کند. (Waltz, 1979: 33-34)؛

۶. در عرصه ی سیاست خارجی، هر چند که دولت ها، مهمترین بازیگر در عرصه ی روابط بین الملل هستند، ولی یگانه بازیگر به شمار نمی آیند؛ چراکه ساختار، به عنوان متغیر مقید کننده، رفتار سیاسی آنان را محدود می سازد (Buzan, 1993). به عبارتی، این ساختار نظام بین الملل است که موقعیت واحدها (دولت ها) را در درون سیستم و روابط آنها را با یکدیگر تعیین می کند (Waltz, Ibid: 80)؛

۷. از جمله ی مهمترین وجوه سیاست خارجی در عصر جهانی شدن، وجوه و کارکردهای اقتصادی است؛ یعنی سیاستی که نگرش اقتصادی داشته و بتواند منافع و سیاست های تجاری را یکی از ارکان ملاحظات خود قرار دهد (Gilpin, 2001: 1-10)؛
 ۸. دیپلماسی امروز از حالت امنیتی و سیاسی صرف، به یک دیپلماسی اقتصادی-سیاسی، تبدیل شده است و همه ی کشورها، امروزه به دنبال یافتن فضاهایی برای ارتقای جایگاه اقتصادی خود هستند و عمدتاً سیاست خارجی بر مبنای بهره برداری از دستاوردهای ساختار نوین اقتصاد جهانی، بنا گذاشته شده است (Bayne & Wool, 2007: Ch.1)؛

۹. سیاست خارجی واقعگرا، سیاستی منفعت محور است که مهمترین هدفش، تأمین و تعقیب منافع ملی است که بر اساس قدرت ملی، تعریف می شود. در همین ارتباط، به نظر می رسد هماهنگی و هدفمند بودن دستگاه دیپلماسی - اقتصادی و قدرت رقابت پذیری اقتصاد، ضریب اعتماد و امنیت کشورها را افزایش دهد. در

چنین شرایطی، تصمیم گیرندگان در یک کشور نمی‌توانند در برج عاج، نشسته و سیاست خارجی را به دور از ملاحظات اقتصادی-سیاسی درهم تنیده شده‌ی منبعث از فرآیند جهانی شدن، تدوین کنند. (دیاگرام ۲) (Harries, 2005: 599-612).



دیاگرام ۱- نقش دولت هژمون در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل



دیاگرام ۲- مؤلفه‌های ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل

با توجه به توضیحاتی که در مبحث چارچوب نظری تحقیق ارائه شد، این مقوله را از منظر انرژی و اهمیت آن در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، بیشتر بررسی خواهیم کرد.

۳) اهمیت انرژی در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پایان جنگ سرد و شکل‌گیری ساختاری نوین در نظام بین‌الملل، دو رویکرد متفاوت به اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جلوه گر شد: ۱. پارادایم نئولیبرال^۱ که تأکید اصلی آن بر محوریت آزادسازی اقتصادی، فراهم کردن بستر و زیرساخت‌های داخلی برای سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی

۱. NEO-LIBERAL PARADIGM

و گسترش مرزهای اقتصادی در تجارت جهانی بر مبنای همکاری‌های اقتصادی دوجانبه و چند جانبه است؛^۲ پارادایم نئورئالیست^۱ که تأکید اصلی آن بر آنارشیک بودن محیط بین‌المللی است و چنین می‌پندارد که در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ماهیت اقتصاد سیاسی جهانی، به شدت تحت تأثیر منافع سیاسی و امنیتی قدرت‌های اقتصادی برتر جهان بوده (Gilpin, 2001:12) و بر این باور است که اقتصاد سیاسی بین‌الملل، توجه خود را بر روی سیستم دولت-ملت و نقش روابط سیاسی در سازماندهی اقتصاد جهانی متمرکز ساخته است. در چارچوب این پارادایم، همهی دولت‌ها، در تعقیب منافع ملی خود بوده و تنها عامل واسطه درسیاست بین‌الملل، میزان قدرت و توانایی‌های دولت‌ها است (Ibid:16-17)؛

در همین ارتباط بازیگران اصلی و قدرت‌های برتری همچون روسیه، چین و ایالات متحده‌ی آمریکا، با علم به این مطلب که در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، بنیان قدرت از وجه نظامی به وجه اقتصادی و فناوری، در حال انتقال است و محور دیپلماسی، نه صرف تمرکز بر امور و مسائل سیاسی و نظامی، بلکه تمرکز بر روی مراودات اقتصادی است (Luttwak, 1998:125-128)؛ بسیار تلاش می‌کنند تا برای تحکیم ارکان مادی هژمونی خود بر اقتصاد جهانی، ضمن حرکت در چارچوب رویکرد نئواقع‌گرایی و در پیشگیری الگوی رفتار سیاسی واقع‌گرایانه^۳، از انرژی هم به عنوان ابزار اعمال قدرت و نیز هدف قدرت و کسب ثروت بهره‌برداری کنند (Kirsher, 1998:67).

در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، قدرت‌های هژمون به خوبی دریافته‌اند که از میان سه رکن مادی تحکیم قدرت هژمون، یعنی سلطه‌ی بر منابع انرژی، حاکمیت بازار آزاد در اقتصاد سیاسی بین‌الملل و یک نظام مالی بین‌المللی باثبات، انرژی و خطوط لوله‌ی انتقال انرژی، مهمترین رکن سازنده‌ی هژمونی و سازوکاری است که دولت‌ها را قادر می‌سازد تا در بازار تجارت جهانی، سهمی از تجارت خارجی را به خود اختصاص دهند. در این راستا، انرژی و خطوط لوله‌ی انتقال انرژی، ضمن آن که از طریق جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و نیز فراهم نمودن بستری مناسب برای توسعه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای، سبب تقویت زیرساخت‌های اقتصادی، افزایش نفوذ و نیز نقش سیاسی کشورها در معادلات قدرت منطقه‌ای شده، می‌تواند به عنوان

۱. NEO- REALIST PARADIGM

۲. REALPOLITIC

یک ابزار مهم دیپلماسی در جهت تحقق و پیشبرد اهداف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دوجانبه^۱ و چندجانبه^۲ کشورها و نیز تقویت همکاری‌های مشترک میان همسایگان و تثبیت صلح و ثبات منطقه‌ای، مؤثر واقع شود (Sovacool, 2009: 2359-2361).

برپایه‌ی چنین تحولاتی، متخصصان اقتصاد سیاسی و نظریه پردازان نحله‌ی فکری رئالیسم ساختاری با استناد به نظریه‌هایی چون "ثبات مبتنی بر هژمونی"،^۳ "براین باورند از آن جا که یکی از شاخص‌های بنیادین قدرت هژمون، کنترل بر منابع، خطوط و مسیرهای انتقال انرژی است؛ و از آنجا که نفت، انرژی محسوب می‌شود؛ و انرژی، قابل تبدیل به پول است؛ و پول، کنترل می‌آفریند و کنترل نیز قدرت تلقی می‌شود؛ بنابراین قدرت‌های بزرگ جهانی برای حفظ چیرگی خود در پی آن هستند تا کنترل بر چهار دسته از منابع را از آن خود سازند: ۱) کنترل بر منابع خام جهان و از جمله انرژی؛ ۲) کنترل بر منابع سرمایه‌ای جهان؛ ۳) کنترل بر بازارهای جهان؛ ۴) کنترل بر تولید کالاهای با ارزش‌های افزوده‌ی بالا. برپایه‌ی چنین مفروضاتی، این نظریه پردازان تصریح می‌کنند که ریشه‌های شکل‌گیری منازعات بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد، دچار یک چرخش اساسی از ایدئولوژی به رقابت بر سر تسخیر منابع طبیعی شده است (Nevins, 2004: 255-256). بر این مبنا، منازعات قرن بیست و یکم، نه ریشه در خطوط گسل‌های تمدنی، بلکه بر سر منابع طبیعی و انرژی‌های تجدید ناپذیر مناطقی همچون خاورمیانه رُخ خواهد داد. واقعیتی که امروزه انرژی را هم به ابزار قدرت و هم به هدف قدرت در اقتصاد سیاسی بین‌الملل تبدیل کرده است (Harvey, 2003: 19-20; Peters, 2004: 187-188).

۴) چشم انداز انرژی در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل

در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، انرژی، پاشنه‌ی آشیل^۴ بسیاری از مناطق و کشورهای صنعتی جهان و از جمله اتحادیه‌ی اروپا، چین، هند، آسیای جنوب شرقی و آمریکای شمالی است؛ به گونه‌ای که هیچ جایگزینی برای آن، دست کم تا چند دهه‌ی آینده وجود ندارد (Cornelius & Story, 2007: 10). با توجه به این مهم، امروزه نفت و گاز، کالایی با اهمیت استراتژیک در تجارت جهانی تلقی می‌شود؛ چراکه بدون شک، رشد سریع اقتصادی در مناطق و کشورهایی چون چین و هند

۱. BILATERAL

۲. MULTILATERAL

۳. HEGEMONIC STABILITY THEORY

۴. ACHILLES HEEL

در آسیا و یا آمریکای شمالی و نیز اروپای غربی به این کالای بسیار گرانبها بستگی دارد (BP,2004; IEA,2010).

به همین دلیل، نوسانات قیمت این کالای استراتژیک در بازارهای تجاری چه در کوتاه مدت و چه در بلند مدت، اقتصاد جهانی را با چالش مواجه می‌سازد (IEA,2010).

از جملهی چالش‌های مهم انرژی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، توزیع بسیار نابرابر ذخایر نفت خام و گاز در مناطق مختلف جهان، است. به عنوان مثال: علی‌رغم آن که کل ذخایر اثبات شده‌ی نفت جهان رقمی حدود ۱۳۳۱ میلیارد بشکه است؛ اما در حال حاضر حدود ۷۶ درصد این ذخایر در مناطق کشورهای عضو اوپک واقع شده است؛ تنها ۶۰ درصد از این ذخایر در اختیار ۵ کشور حوزه‌ی خلیج فارس، یعنی کشورهای عربستان سعودی، عراق، ایران، کویت و امارات عربی متحده قرار دارد. روسیه حدود ۶ درصد؛ آمریکای شمالی ۵ درصد (ایالات متحده آمریکا حدود ۴/۲ درصد)؛ آمریکای مرکزی و لاتین ۶/۸ درصد، کل اروپا و اوراسیا ۷/۱۱ درصد؛ قاره‌ی آفریقا ۵/۹ درصد؛ قاره‌ی آسیا (به استثنای کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس) ۴/۳ درصد ذخایر اثبات شده‌ی جهانی نفت را به خود اختصاص داده‌اند. لازم به ذکر است که عمر ذخایر اثبات شده‌ی نفت کشورهای عضو اوپک با تولید کنونی، ۸۰ سال؛ کشورهای غیر اوپک ۱۶ سال؛ آمریکای شمالی ۱۲ سال و اروپای غربی حدود ۹ سال است. (Favenec,2005:1-9; Estrada,2006:3778; BP,2008) (IEA,2010)

در حال حاضر، مهمترین ذخایر اثبات شده‌ی گاز طبیعی جهان در دو منطقه، تمرکز یافته است: منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس ۴۰ درصد (ایران ۸/۱۵ درصد، قطر ۵/۱۳ درصد، عربستان ۸/۳، امارات متحده عربی ۴/۳، عراق ۸/۱ درصد)؛ فدراسیون روسیه ۶/۲۶ درصد، منطقه‌ی آسیای مرکزی و حوزه‌ی دریای خزر (ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان و آذربایجان) ۶/۷ درصد؛ آمریکای شمالی ۱/۴ درصد، آمریکای مرکزی و جنوبی ۹/۳ درصد، ۲۵ کشور عضو اتحادیه‌ی اروپا ۴/۱ درصد، نروژ ۱ درصد، کل قاره‌ی آفریقا ۸ درصد، آسیای پاسفیک ۳/۸ درصد (IEA,2010; BP,2010). لازم به ذکر است که سه کشور روسیه، ایران و قطر حدود ۶۰ درصد ذخایر اثبات شده‌ی گاز طبیعی جهان را در خود جای داده‌اند (Favenec,2005:4; BP,2006).

بر اساس برآورد آژانس بین‌المللی انرژی، تا سال ۲۰۳۰ میلادی، میزان مصرف

انرژی در جهان به بیش از دوسوم میزان کنونی، افزایش خواهد یافت. بر اساس این برآورد، بیش از ۹۰ درصد از مقدار انرژی مصرفی، نفت و گاز خواهد بود و تقاضا برای مصرف گاز طبیعی تا سال ۲۰۳۰، به بیش از دو برابر میزان کنونی، افزایش خواهد یافت. لازم به ذکر است که در حال حاضر، سهم اندکی از کل مصارف جاری انرژی جهان از طریق منابع انرژی تجدیدپذیر تأمین می‌شود که شامل انرژی خورشیدی، جریان‌های بادی و حرارت درون زمین می‌شود. براساس برآورد آژانس بین‌المللی انرژی، کل تقاضا برای منابع انرژی تجدیدپذیر تا سال ۲۰۳۰، حداکثر به ۴ درصد از تقاضای کل مصارف انرژی، افزایش خواهد یافت (Doriane et al, 2006:1984-87).

همچنین برخلاف تصور غالب در خصوص نگرانی‌های جهانی در ارتباط با آلودگی‌های زیست محیطی و پیامدهای آن در کنفرانس زمین در ریودوژانیرو در سال ۱۹۹۲ و نیز کنفرانس کیوتوی ژاپن با محوریت کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و تصویب پروتکل کیوتو^۱ در ۱۹۹۷، سوخت‌های فسیلی همچنان به عنوان مهمترین حامل انرژی تا سال ۲۰۳۰، بیشترین سهم و نرخ رشد را در میان دیگر حامل‌های انرژی خواهد داشت و ۸۴ درصد از سهم تقاضای رو به افزایش جهانی را به خود اختصاص خواهد داد؛ بنابراین تا چند دهه‌ی آینده همچنان به عنوان منبع اصلی تأمین‌کننده‌ی سوخت جهان، باقی خواهد ماند چراکه انرژی‌های تجدیدپذیر، هنوز در مرحله‌ی مقدماتی تحقیق قرار دارند تا بهره‌برداری انبوه و مؤثر (Harvey, 2003:23; IEA, 2004).

در چنین شرایطی، یکی از متغیرهایی که موقعیت کشورها را مورد چالش قرار داده، وضعیتی است که اقتصاد سیاسی بین‌الملل در حوزه‌ی انرژی بر آنها تحمیل کرده است؛ با توجه به چنین روندها و دغدغه‌هایی است که اندیشمندان حوزه‌ی اقتصاد سیاسی و معرفت روابط بین‌الملل، قرن بیست و یکم را قرن "ژئواکونومیک" نامیده‌اند؛ چراکه براین باورند یکی از چالش جهانی مهم در این قرن، چالش برسر انرژی است (Dorian et al, 2006:1984-1991)؛ و مسأله‌ی "امنیت انرژی"، از مهمترین ارکان پارادایم اقتصاد سیاسی این قرن، خواهد بود (Nuttal et al, 2008:1249-1259; Umbach, 2009) تا آن جا که امروزه، یکی از مهمترین دغدغه‌های سیاسی

^۱ KYOTO PROTOCOL

رهبران و زمامداران در قاره‌ی اروپا (Weisser,2007:1-5;Youngs, 2009) و نیز آمریکا را مسأله‌ی امنیت عرضه‌ی تشکیل می دهد (-Correlje(etal),2006:532; Kruyt(etal),2009:2166-2181; Markandya(etal),2009:543).

همچنین، یکی از بزرگترین مسائل کشورهای آسیای جنوب شرقی، چین و ژاپن، مسأله‌ی رشد فزاینده‌ی مصرف انرژی، رقابت بر سر تصاحب منابع و بازارهای انرژی و امنیت انرژی است (Chang, 2001: 211-240; Cornelius(etal),2007:5-20).

همچنین، مسأله‌ی انتقال انرژی به مناطق آسیای جنوبی (Sen,2000:763-770) و تأمین امنیت انرژی در مناطق آسیای پشمالی (Hippel,2009)، از مهمترین مسائل دولتمردان این مناطق است. همچنین در حال حاضر در خاورمیانه، چگونگی

ممکناری های امنیتی در عرصه‌ی نفت و گاز، حادثترین مسأله، تلقی می شود (Sen & Ba-2007:1517-1524). از آن جا که دو سوم ذخایر اثبات شده نفت و یک

سوم ذخایر گاز طبیعی جهان در اختیار کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس قرار دارد؛ همچنین اگر ذخایر برآورد شده دریای خزر نیز به این ارقام اضافه گردد، درصد

نسبی این ذخایر، حدود ۷۰ درصد برای نفت و بیش از ۴۰ درصد برای گاز طبیعی خواهد بود؛ به همین دلیل، "بیضی انرژی خلیج فارس - دریای خزر"، یکی از

مهمترین واقعیت های ژئواستراتژیک در اقتصاد سیاسی بین الملل در این دوران خواهد بود (Kemp&Harkavy,1997).

در این بین، آسیای مرکزی نیز به عنوان یکی از بازیگران بزرگ در حال ظهور، در عرصه‌ی انرژی به ایفای نقش خواهد پرداخت (Dorian,2006:544-555). در این

منطقه، مسأله‌ی ارزیابی توانایی های عرضه‌ی گاز طبیعی، از مناطق مجاور دریای خزر به اروپا، مهمترین اولویتی است که در صدر سیاست خارجی کشورهای منطقه و نیز

دولت های اروپایی قرار گرفته (Mavrakis(etal),2006:1671-1680); و رقابت بر سر تقسیم منابع منطقه، دور جدیدی از "بازی بزرگ" کهن دولت ها و قدرت های

بزرگ، در این منطقه از جهان را یادآوری می کند (Rasizade,2003:41-58).

۵) اهمیت و جایگاه ژئوپلیتیک انرژی ایران در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین الملل کشور ایران به دلیل واقع شدن در بین دو قاره‌ی اروپا و آسیا و نیز قرار گرفتن در میان کشورهای آسیای مرکزی و حوزه‌ی قفقاز در شمال و کشورهای حوزه‌ی جنوبی

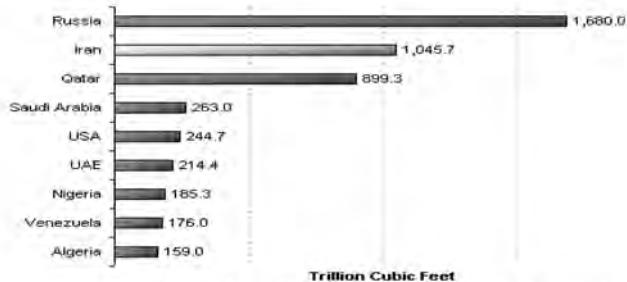
خلیج فارس در جنوب و واقع شدن در قلب ۷۵ درصد مجموع ذخایر نفت و گاز و انرژی جهانی، موقعیتی بی همتا در حمل و نقل کالا و ترانزیت انرژی دارد. نکته‌ی قابل توجه این که ایران، تنها صادرکننده‌ی نفت خاورمیانه و عضو اوپک است که با کشورهای آسیای مرکزی، مرز مشترک دارد. از نظر موقعیت استراتژیک نیز با نگاهی به پراکندگی و توزیع جغرافیای جهانی انرژی، بخصوص در منطقه‌ی خاورمیانه و اوراسیا، بخصوص به دلیل مجاورت در کنار بزرگترین کریدور انتقال انرژی جهان (تنگه‌ی استراتژیک هرمز)، مکانی که محل عبور ۴۰ درصد صادرات انرژی جهان است (Klare, 2004:4)؛ چنین به نظر می‌رسد که این کشور به دلیل واقع شدن در کانون بیضی استراتژیک انرژی می‌بایستی نقشی استراتژیک در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و اقتصاد سیاسی تجارت و ترانزیت انرژی منطقه و نیز جهان، ایفا کند.

از آنجا که افزایش رشد تقاضا برای انرژی‌های فسیلی (نفت و گاز) و کاهش چشمگیر ذخایر نفتی دریای شمال و آمریکای مرکزی، ضرورت ایجاد مثلث ژئوپلیتیک و کریدور جدید انرژی را - که یک ضلع آن در خلیج فارس و ضلع دیگر آن در آسیای مرکزی و حوزه‌ی دریای خزر قرار دارد- برای پاسخگویی به این تقاضاهای جدید ایجاد کرده؛ این مسأله به تبع، ضرورت ایجاد و فعال‌سازی خطوط انتقال انرژی را نیز ایجاب می‌کند؛ بخصوص آن که بر اساس منشور سبز اتحادیه‌ی اروپا، یکی از اهداف این اتحادیه، متنوع ساختن بازارهای واردات انرژی، جهت کاهش وابستگی به روسیه و یافتن منابع و مسیرهای بدیل و از جمله دسترسی به ذخایر غنی انرژی منطقه‌ی خلیج فارس و دریای خزر است. در این بین، کشور ایران نیز به لحاظ موقعیت ممتاز ژئواکونومیک و واقع شدن در تنگه‌ی استراتژیک هرمز و پل ارتباطی جمهوری‌های تازه استقلال یافته‌ی آسیای مرکزی به روی بازارهای تجارت جهانی انرژی، در کانون این ذخایر و دالان انتقال انرژی قرار گرفته و بنابراین می‌تواند گزینه‌ی مناسبی برای تأمین امنیت عرضه انرژی تلقی شود (Matutinovic, 2009; Omonbude, 2007: 6188-6194). از نظر حجم منابع انرژی (سوخت‌های فسیلی)، ایران با ۵/۱۳۷ میلیارد بشکه ذخایر شناخته شده‌ی نفت (۳/۱۰ درصد از کل ذخایر اثبات شده‌ی جهان)، جایگاه سوم این منبع استراتژیک جهانی را به خود

اختصاص داده و با ظرفیت تولید فعلی، امکان بهره برداری از ذخایر نفتی ایران تا ۹۰ سال دیگر وجود دارد (نمودار ۱). ایران همچنین با حجم ذخایر گازی اثبات شده‌ی ۵/۲۶ تریلیارد متر مکعبی (۱۰۰۰ تریلیون فوت مکعب) و یا ۸/۱۵ درصد کل ذخیره‌ی گاز جهان، دومین دارنده‌ی ذخایر گاز جهان بعد از روسیه است (نمودار ۲). عمر ذخایر گازی ایران با حجم تولید فعلی ۲۴۵ سال می‌باشد (BP, 2010: 22). هر چند که در حال حاضر، ذخایر گاز شناخته شده‌ی ایران در حوزه‌ی دریای خزر، حجم قابل چشمگیری را به خود اختصاص نمی‌دهد و رقمی در حدود ۳/۰ تریلیارد متر مکعب است (EIA, 2003)؛ اما در مقابل، بزرگ‌ترین و غنی‌ترین منبع گاز طبیعی ایران و جهان، پارس جنوبی با مساحت ۳۷۰۰ کیلومتر مربع (مساحت کل میدان گازی ۹۷۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد) و حجم ذخیره‌ی ثابت شده‌ی ۳/۱۲ تریلیارد متر مکعب گاز به همراه ۱۸ میلیارد بشکه میعانات گازی (۹ درصد از کل ذخایر گازی جهان)، در جنوب این کشور در ۱۰۰ کیلومتری عسلویه در عمق ۳۰۰۰ متری زیر سطح دریا در خلیج فارس و در شمال کشور قطر واقع شده است (Petroleum (Economist, 2004).



نمودار ۱- میزان ذخایر اثبات شده‌ی نفت ایران در مقایسه با دیگر کشورهای جهان (سال ۲۰۱۰)



نمودار ۲- میزان ذخایر اثبات شده‌ی گاز طبیعی ایران در مقایسه با دیگر کشورهای جهان (سال ۲۰۱۰)

Source: Oil & Gas Journal, Jan. 1, 2010.

چنین موقعیتی، ایجاب می‌کند که این کشور نقشی راهبردی در ترانزیت انرژی منطقه، بخصوص حوزه‌ی دریای خزر، ایفا کند؛ اما در عمل چنین اتفاقی رخ نداده است؛ چنین به نظر می‌رسد که عدم تحقق چنین امکانی را باید در رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این ساختار نوین، جستجو کرد؛ امری که در زیر بیشتر به آن پرداخته می‌شود.

۶) رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل

جوهره‌ی بنیادین سیاست خارجی جمهوری اسلامی که هم مقدمه و هم متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر آن پای فشرده، به وضوح نشانگر وجه اسلامی سیاست خارجی تجدید نظرطلبانه‌ای است که هدفش اتحاد دنیای اسلام و گسترش حاکمیت خداوند بر روی زمین است. هدفی که از طریق اصل نه شرقی نه غربی، کماکان در جستجوی پیاده سازی آرمان‌ها و آمالی است که انقلابیون اسلام‌خواه به آن اعتقادی عمل‌گرایانه داشته‌اند. این اصل که در قبال اصول حاکم بر نظام بین‌المللی، پدیده‌ای نو و کاملاً متفاوت محسوب می‌شود حتی با اصول موازنه‌ی منفی و موازنه‌ی مثبت که بنیاد تاریخ سیاست خارجی ایران را تشکیل می‌داده، متفاوت و متمایز است (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۴۷؛ محمدی، ۱۳۷۷: ۴۷-۴۸). از این رو، بر اساس مبانی نظری و هویتی قانون اساسی جمهوری اسلامی و عملکرد سی ساله‌ی نظام جمهوری اسلامی، می‌توان با بهره‌گیری از روش استقرایی، مهم‌ترین الگوهای رفتاری منبعت از هویت اسلامی-انقلابی ذیل را در شکل‌گیری رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تداوم چنین رویکردی را در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، استخراج کرد (جدول ۱):

۱. جایگزینی واحد اُمت به جای دولت-ملت؛ و ترجیح دادن ملت‌ها به دولت‌ها در روابط بین‌المللی؛
۲. ترجیح دادن ارزش‌های اعتقادی بر منافع اقتصادی و تجاری در روابط بین‌الملل؛
۳. حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان از طریق مشارکت فعال در سازمان‌های اسلامی و جهانی و پشتیبانی از نهضت‌های آزادی‌بخش؛
۴. ضدیت و تداوم مبارزه‌ی با هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل؛
۵. ضدیت و تداوم مبارزه‌ی با صهیونیسم و اسرائیل و دفاع همه‌جانبه از نیروهای

مقاومت اسلامی در فلسطین و لبنان؛

۶. تجدیدنظرطلبی و تلاش برای تغییر یا اصلاح نظم مستقر بین المللی از طریق توسعه‌ی روابط و همکاری با کشورهای انقلابی و تجدیدنظرطلب؛
۷. داعیه‌ی رهبری جهان اسلام و مدیریت جهانی؛
۸. قائل نبودن به سطوح قدرت در میان کشورها و مخالفت با سیستم حق و تو در سازمان ملل متحد؛
۹. فاصله استراتژیک از قدرت های بزرگ و منافع و سیاست‌های آنها (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۲۸-۲۷).

جدول ۱- مقایسه‌ی اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با قواعد حاکم بر اقتصاد سیاسی بین الملل

اصول حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	قواعد حاکم بر اقتصاد سیاسی بین الملل
امت‌گرایی	دولت - ملت اصلی‌ترین مبنای تحلیل در سیاست و اقتصاد بین الملل
ترجیح دادن ارزش‌های اعتقادی بر منافع اقتصادی و تجاری	تأکید بر دیپلماسی اقتصادی در راستای منافع ملی
ضدیت و مبارزه‌ی با تک قطبی شدن جهان و هژمونی نظام سلطه	دولت هژمون، ضامن حفظ ثبات و رونق اقتصاد سیاسی بین الملل می‌باشد
تلاش برای تغییر یا اصلاح نظم مستقر بین المللی	تأکید بر نقش مؤسسات و نهادهای سیاسی- اقتصادی حاکم بین المللی در امنیت جهانی و اقتصاد سیاسی بین الملل
دفاع همه جانبه از جنبش‌های آزادی بخش و نیروهای مقاومت اسلامی در فلسطین و لبنان	تأکید بر مبارزه‌ی با تروریسم و بنیادگرایی مذهبی
قائل نبودن به سطوح قدرت در میان کشورها	تنها عامل واسطه در سیاست بین الملل، میزان قدرت و توانایی‌های دولت‌ها می‌باشد
مخالفت با سیستم حق و تو در سازمان ملل متحد	تأکید بر ساختار قدرت سلسله‌مراتبی
فاصله‌ی استراتژیک از قدرت‌های بزرگ	همکاری و هماهنگی در میان قدرت‌های هژمون
تجدیدنظرطلبی	تأکید بر ثبات هژموتیک

مأخذ: نگارندگان.

در بُعد نظری، جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌ی سیاست خارجی با معماری پیچیده‌ای روبه روست: اگر با نظام سلطه، تعامل کند؛ مبانی هویتی و مشروعیتی آن دچار خدشه شده و اگر روی برتابد، از بسیاری از امکانات اقتصادی، فناوری، سیاسی و آموزشی، محروم می‌شود. به عبارتی دیگر، پارادوکس بنیادین در پیش روی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران آن است که می‌کوشد تا با استعانت از ایدئولوژی انقلابی و قواعد بازی مبتنی بر آن وارد نظام بین‌الملل شود؛ حال آن که قواعد و هنجارهای حاکم بر ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مبتنی بر ارزش‌ها و آموزه‌هایی همچون، لیبرالیسم، امنیت، کثرت‌گرایی و سکولاریسم غربی است. هنجارهای مذکور، نه تنها بنیادگرایی اسلامی را بر نمی‌تابد (Mesbahi, 2001: 156)؛ بلکه از آن نیز هراسی بنیادین دارد (سعید، ۱۳۷۹: ۹-۳۰)؛ و از آن به دگری یاد می‌کند که هویت خود را در تقابل با آن برمی‌سازد (Gerges, 1999: Ch.3).

در بُعد عملی نیز «تقابل‌های دوگانه» و «متضاد» در نظام برنامه‌ریزی، تصمیم‌سازی و تعیین اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی، کلافی سردرگم از اهداف و رویکردهای متناقض را پیش روی دستگاه دیپلماسی ایران برای تحقق اهداف مُصرح در برنامه‌های چهارم و پنجم توسعه و سند چشم‌انداز بیست ساله قرار داده است (قهرمانپور، ۱۳۸۸: ۱۱۸-۱۱۱)؛ که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تعامل سازنده و مؤثر در نظام بین‌الملل، در برابر مقابله با نظام سلطه و تک‌قطبی شدن جهان؛
۲. حضور مؤثر در سازمان‌های بین‌المللی، در برابر تلاش برای ایجاد نظام‌های و مناسبات جدید در نظام بین‌الملل و اصلاح ساختار سازمان ملل متحد؛
۳. حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش، ملت‌های مظلوم و نهضت‌ها اسلامی، در برابر گسترش همکاری‌های دو جانبه با دولت‌ها؛
۴. تنش‌زدایی در سیاست خارجی، در برابر تلاش برای بازدارندگی همه جانبه؛
۵. همگرایی منطقه‌ای، در برابر حفظ هویت انقلابی و اسلامی در منطقه و جهان (جدول ۲).

جدول ۲- ناهمخوانی رویکردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

مفاهیم مرتبط با رویکرد "مقابل" در سیاست خارجی ایران	مفاهیم مرتبط با رویکرد "تعامل محور" در سیاست خارجی ایران
مفاهیم مرتبط با رویکرد "مقاومت" در سیاست خارجی ایران	مفاهیم مرتبط با رویکرد "تعامل محور" در سیاست خارجی ایران
عزیمت و مبارزه‌ی با تک قطبی شدن جهان و هژمونی نظام سلطه	تعامل سازنده و مؤثر
بازدارندگی همه جانبه	تنش زدایی
مخالفت با قدرت‌های خارجی و حضور بیگانگان در منطقه	همگرایی منطقه‌ای
تلاش برای اصلاح ساختار سازمان ملل متحد و ایجاد مناسبات جدید در نظام بین‌الملل	حضور مؤثر در سازمان‌های بین‌المللی
حفظ هویت انقلابی و اسلامی	توسعه‌ی کارآمد
تقویت روابط با کشورهای غیر متخاصم	گسترش همکاری‌های دو جانبه
حمایت از ملت‌های مظلوم	افزایش توان ملی از راه روابط خارجی

مأخذ: نگارندگان.

۷) جایگاه ایران در ژئوپلیتیک انتقال انرژی دریای خزر

از آنجا که در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، انرژی از ابزارهای مهم کسب ثروت و قدرت است؛ کشور ایران نیز به دلیل واقع شدن در کانون هارتلند انرژی جهان، قابلیت و توانایی آن را دارد که در این ساختار نوین از جایگاهی ممتاز برخوردار باشد؛ چراکه افزایش سهم ایران در تولید، تجارت و ترانزیت انرژی، سبب وابسته شدن اقتصاد جهان در این بخش، به اقتصاد ایران شده، ضمن فراهم کردن بستری مناسب برای حرکت در مسیر توسعه، امنیت و قدرت ملی کشور را نیز مطابق با اهداف سند چشم انداز بیست ساله که در آن تصریح شده که این کشور باید در افق ۱۴۰۴، قدرت اول منطقه از نظر علمی، فناوری و اقتصادی باشد؛ ارتقاء خواهد داد. اما یافته‌ها و تجارب برگرفته شده از اوضاع حاکم بر ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، حکایت از آن دارد که حضور در بازارهای هدف و ترانزیت انرژی، از جمله در آسیای مرکزی و حوزه‌ی دریای خزر، با سیاست بین‌الملل، پیوند خورده است؛ چراکه در این دوران، متأثر از شرایط نوین بین‌المللی و انعطاف در ساختار نظام بین‌الملل، این دریای بسته، باز می‌شود؛ تعداد بازیگران منطقه‌ای و جهانی، چند برابر شده و هر بازیگر، متناسب با تعریفی که از منافع و امنیت ملی خود مطرح می‌کند، روش و راهبرد خاصی را برای بهره برداری از منابع انرژی این دریا، در پیش

گرفته و معادلات سیاسی جدیدی را بر فضای مناسبات منطقه‌ای کشورهای این منطقه، حاکم می‌کند. به عبارتی دیگر، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی، شرایط ایده‌آلی را برای بهره‌برداری از ثروت هیدروکربوری، یعنی نفت و گاز کشورهای منطقه‌ی آسیای مرکزی و حاشیه‌ی دریای خزر فراهم آورد (سجادپور، ۱۳۸۴: ۴۶۲).

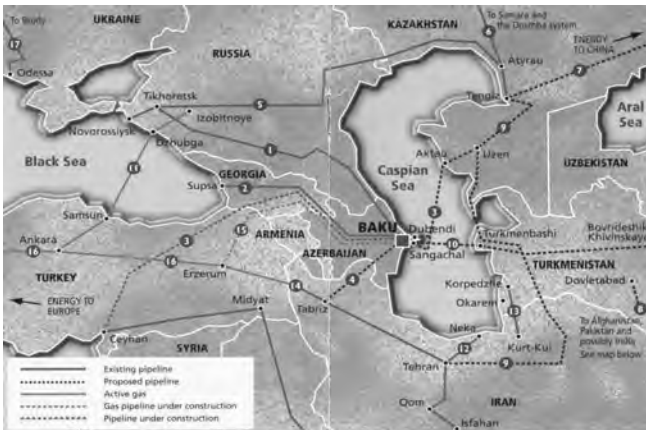
منطقه‌ی آسیای مرکزی که در چهارراه قاره‌ی آسیا، اروپا و منطقه‌ی خاورمیانه واقع شده و شامل کشورهای ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان و تاجیکستان می‌شود، با مساحتی در حدود ۴۵ درصد ایالات متحده‌ی امریکا و جمعیتی بالغ بر ۷۵ میلیون نفر، یکی از مناطق ناب از منظر دارا بودن حجم عظیمی از ذخایر نفت (کمترین تخمین ۲/۱۷ و حداکثر ۷/۴۹ میلیارد بشکه ذخایر شناخته شده یا ۵ درصد از کل ذخایر جهانی نفت (BP,2004) و گاز (۶/۶۵ تریلیارد متر مکعب یا ۸/۳ درصد از کل ذخایر جهانی گاز) (EIA,2006;BP,2008) و تولید ۳/۲ میلیون بشکه نفت در روز - که پیش بینی می‌شود این رقم تا سال ۲۰۱۵ به ۴ میلیون بشکه در روز افزایش یابد - و سایر منابع زیر زمینی، حائز فرصت‌های ژئوپلیتیکی به منظور سرمایه‌گذاری شرکت‌های نفتی در بخش اکتشاف، تولید و انتقال انرژی و نیز عرصه‌ای برای رویارویی هژمونی قدرت‌های بزرگ بر سر کنترل و تصاحب منابع انرژی این منطقه در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین الملل است (Dorian,2006:544;Ibid:553).

هر چند که در این شرایط جدید، دولتمردان کشورهای مذکور، بهره‌برداری از منابع نفت و گازشان را سنگ بنای پیشرفت اقتصادی کشورهای خود قرار می‌دهند؛ اما معضل اصلی این کشورها برای تحقق آمال شان آن بود که در خشکی، محدود و محصورند و نمی‌توانند نفت و گاز طبیعی خود را با نفتکش از بنادرشان صادر کنند. بنابراین، برای حل این معضل به گزینه‌ی انتقال انرژی از طریق خطوط لوله‌ای که ناگزیر باید از مرزهای بین‌المللی متعدد بگذرد، روی آوردند تا از این طریق انرژی صادراتی خود را به بازارهای هدف انتقال دهند. از این رو، مسأله‌ی انتخاب مسیرهای بالقوه از میان کشورهای همجوار برای قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز برای شرکت‌های نفتی از اولویت اساسی برخوردار گردید. از آن سوی، احداث خط لوله، منافع مالی و سیاسی سرشاری را نیز برای کشورهایی که در مسیر انتقال انرژی قرار دارند، در پی خواهد داشت و از جمله دسترسی به نفت و گاز طبیعی برای مصارف

داخلی؛ سرمایه‌گذاری خارجی و اشتغال؛ دریافت حق ترانزیت قابل توجه و اعمال کنترل بر جریان نفت و گاز از جمله‌ی این منافع به شمار می‌رود.

در این بین، ایران، ضمن آن که در طی چند قرن، پیوندهای تاریخی و فرهنگی با کشورهای حاشیه‌ی دریای خزر و منطقه‌ی آسیای مرکزی داشته است؛ با برخی از این کشورها نیز مرز مشترک داشته و از منظر ژئوپلیتیکی و موقعیت ژئواکونومیک، راه طبیعی دسترسی آنها به دیگر نقاط جهان به شمار می‌آید (نقشه ۱). با توجه به این مهم، چنین استدلال می‌شود که انتقال نفت و گاز دریای خزر از راه ایران چه از نظر زمان و چه هزینه، با صرفه‌تر است. هرچند که ایران در روند تلاش‌هایش برای تثبیت موقعیت خود به عنوان یک راه ترانزیت، موفق شد چند توافق نامه با همسایگانش در منطقه‌ی دریای خزر به امضاء برساند؛ اما دست کم دو مانع اساسی، نقش برجسته ایران را در این دوران، محدود کرد: نخست، ایران همچون آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان یک تولید کننده و صادرکننده عمده‌ی انرژی است؛ به علاوه همگی این کشورها بازارهای جهانی متفاوتی را هدف قرار نداده‌اند؛ این رقابت احتمالاً انگیزه‌های همکاری را نیز در آینده کاهش خواهد داد (بهجت، ۱۳۷۹: ۲۳). دوم این که سیاست خارجی آرمان‌گرای انقلابی ایران که بر مبنای نفی سلطه و استکبار و مقابله‌ی با قدرت‌های سلطه‌گر جهانی، هویت خود را بر ساخته است و حاکمیت نظام هژمونی تک قطبی با محوریت غرب و ایالات متحده‌ی آمریکا را بر نمی‌تابد، واکنش قدرت‌های برتر جهانی و تهدید منافع ملی ایران را در این منطقه از جهان در پی داشته است. به عنوان مثال آمریکا، به عنوان یک قدرت هژمون در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، با اعمال مجازات‌های سنگین در مورد ایران و از جمله به کارگیری حربه‌ی تحریم، جلوی سرمایه‌گذاری‌های خارجی در بخش نفت و گاز این کشور و نیز احداث خطوط لوله‌ی مورد نظر ایران را سد نموده و آن را متوقف کرده است (Dorian, 2006: 554; Truscott, 2009: 42-43).

با این وصف، علی‌رغم اعمال سیاست تحریم علیه ایران با هدف عدم انتقال خطوط لوله‌ی انتقال انرژی کشورهای این منطقه از مسیر ایران، این کشور از تلاش باز نایستاده و با هدف صادرات گاز خود به بازارهای هدف در اروپا، در سال ۱۹۹۶ قرارداد ۲۵ ساله‌ای را با ترکیه امضاء کرد. بر اساس این قرارداد ایران متعهد شده که پس از اجرایی شدن موافقتنامه،



نقشه ۱- موقعیت مرکزی ایران و مسیرهای اصلی انتقال انرژی از آسیای مرکزی و قفقاز به اروپا
Source: Kaiser, Mark J., Pulsipher, Allan G., (2007). "A review of the Oil and Gas Sector in Kazakhstan", Energy Policy, Vol. 35, P.1310.

میزان انتقال گاز خود را به ترکیه از ۳ میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۰۱ به ۱۰ میلیارد متر مکعب تا سال ۲۰۰۷، افزایش دهد (NIGC, 2004). این خط لوله به طول ۱۱۷۴ کیلومتر پس از عبور از آناتولی و دویایزید، گاز ایران را سرانجام به آنکارا می‌رساند؛ اما در سال‌های اخیر به دلیل کاهش حجم صادرات ایران، نیاز فزاینده‌ی بازارهای مصرف ترکیه و نیز اختلاف نظر در مورد قیمت تمام شده‌ی گاز، صادرات گاز ایران به اروپا به واسطه‌ی این قرارداد، همواره با چالش‌های اساسی مواجه بوده است. همچنین این کشور برای صادرات ۳۶ میلیارد متر مکعب گاز خود به ارمنستان در طی مدت زمانی ۲۰ سال (۲۰۲۷-۲۰۰۷)، خط لوله‌ی ۲۰ اینچی به طول ۱۴۰ کیلومتر - از مرز در ایران به کاجاران در ارمنستان - با مشارکت شرکت آرم روس گازپروم احداث کرده است. ظرفیت این خط لوله ۱/۱ میلیارد متر مکعب در سال است که به تدریج تا ۳/۲ میلیارد متر مکعب در سال قابل افزایش است. در این قرارداد، ایران موافقت کرده که ارمنستان به جای پرداخت وجه نقد، به ایران برق صادر کند (Mavarakis(etal), 2006:1676).

نتیجه‌گیری

برخلاف ظرفیت بالا و موقعیت ممتاز ایران در منطقه، واقعیت‌های حاکم بر وضعیت صنعت نفت و گاز ایران و نیز رُخدادهای ژئوپلیتیکی موجود در حوزه‌ی دریای خزر و منطقه‌ی قفقاز در دو دهه‌ی پس از جنگ سرد، نشان از آن دارد که این کشور نتوانسته است از موقعیت ژئواکونومیک و امکانات موجود خود،

بهره‌برداری‌های لازم را جهت بهینه‌سازی ثروت و افزایش قدرت ملی به عمل آورد. در بُعد داخلی و از منظر اقتصاد سیاسی انرژی، واقعیت‌های موجود حکایت از آن دارد که برای رسیدن به اهداف سند چشم‌انداز تا سال ۱۴۰۴ هجری شمسی، بازسازی زیرساخت‌های صنعت نفت و گاز ایران نیازمند به ۱۶۲ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری دارد (۷۷ میلیارد دلار در بخش صنعت نفت و ۸۵ میلیارد دلار در بخش صنعت گاز) (Ttuscot,2009:42-43)؛ چراکه حجم تولید روزانه‌ی نفت ایران امروز، متناسب با حجم ذخایر و جایگاه واقعی این کشور در منطقه و نیز در جهان نیست. در مقایسه‌ی با سال ۱۳۵۶ که این کشور از ۴۰۰ حلقه چاه، حدود ۶ میلیون بشکه در روز نفت استخراج و تولید می‌کرد؛ در حال حاضر از ۱۵۰۰ حلقه چاه، حدود ۴ میلیون و ۲۰۰ هزار بشکه نفت در روز تولید می‌شود که با افزایش تقاضا در داخل، حدود نیمی از این مقدار نیز صرف مصارف داخلی می‌شود. این مسأله باعث شده که این کشور علی‌رغم آن که دومین تولیدکننده‌ی نفت اوپک محسوب می‌شود، اما در عمل نتواند جایگاهی فراتر از چهارمین صادرکننده‌ی نفت در جهان را به خود اختصاص دهد. نکته‌ی قابل تأمل این که ۷۰ میدان نفتی ایران نیز عمر مفید خود را سپری کرده‌اند و دیگر قابل بهره‌برداری نیست. همین مطلب باعث شده که در بُعد داخلی، تولیدات میعانات نفتی و ظرفیت موجود پالایشگاه‌های کشور نتواند جوابگوی نیازهای مصرفی فزاینده باشد.

در بُعد خارجی و در درون اوپک نیز این کشور تنها ۱۴ درصد از تولید جمعی را به خود اختصاص داده است که در مقام مقایسه با تولید روزانه‌ی ۵/۱۱ میلیون بشکه‌ای عربستان سعودی و سهم تولید ۲۸ درصدی این کشور در درون اوپک، سیر نزولی ظرفیت تولید و زیرساخت‌های صنعت نفت این کشور را در دوره مورد بررسی در این پژوهش، به خوبی می‌توان مشاهده کرد (IEA,2005;EIA,2007; BP,2007:6).

همچنین در مقایسه‌ی با حجم بسیار عظیم ذخایر گازی، نه تنها خطوط لوله‌ی انتقال انرژی ایران بسیار محدود است؛ بلکه این کشور از وارد کنندگان عمده‌ی گاز طبیعی بوده و سالانه ۸ میلیارد متر مکعب گاز را از کشوری همچون ترکمنستان وارد می‌کند؛ که البته بر اساس قرارداد سال ۲۰۰۶، میزان واردات گاز ایران از این کشور تا سال ۲۰۲۴ به ۱۴ میلیارد متر مکعب در سال افزایش خواهد یافت (Bilgin,2009:7). این

در حالی است که توانایی‌های بالقوه و موقعیت ترانزیتی ایران در منطقه ایجاب می‌کند که این کشور خود از صادرکنندگان بزرگ انرژی در منطقه بوده و شاهراه‌های اصلی انتقال انرژی از مسیر ایران عبور کند. بخصوص با علم به این مطلب که ترانزیت هر یک میلیون بشکه نفت در روز، درآمد ارزی یک میلیارد دلاری در سال را برای این کشور به ارمغان خواهد داشت. اما ضعف دستگاه دیپلماسی انرژی ایران و در مقابل، تلاش قدرت‌های بزرگ هژمون و نیز بازیگران نافذ منطقه، برای عبور خطوط لوله‌ی انتقال انرژی (نفت و گاز) کشورهای آسیای مرکزی و حوزه‌ی دریای خزر از مسیر شرق به غرب و از جمله: (۱) خط لوله‌ی انتقال گاز ماورای خزر (جهت انتقال گاز کشور ترکمنستان به اروپا از طریق بستر دریای خزر؛ ۲) خط لوله‌ی نفت باکو- تفلیس - جیهان؛ ۳) خط لوله‌ی گاز باکو- تفلیس - ارزروم؛ و کنار گذاشتن ایران از مشارکت در پروژه‌ی خط لوله‌ی ناباکو (جهت انتقال گاز قزاقستان و ترکمنستان از مسیر کشورهای ترکیه، بلغارستان، رومانی، مجارستان و اتریش به سایر مناطق اروپا)؛ فرصت‌های طلایی به وجود آمده در منطقه و در پیش روی ایران را در دنیای پس از جنگ سرد و شکل‌گیری ساختاری نوین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جهت احیای موقعیت ژئواکونومیکی این کشور و ایفای نقشی فعال در عرصه‌ی انرژی را بر باد داد و بهره‌برداری از این مزیت نسبی را سلب نمود.

در خصوص رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل نیز چنین استنباط می‌شود که در دوران پس از جنگ تحمیلی، علی‌رغم حرکت از ایدئولوژی گرایي به سطح نازلی از عمل گرایي و عبور از خرده گفتمان اُمت محور به خرده گفتمان مرکز محور و عبور از صلح مصلحت جو یانه به صلح مردم سالارانه، البته در چارچوب دال برتر گفتمان آرمان گرایانه‌ی انقلاب اسلامی و ایده‌ی صدور انقلاب؛ و علی‌رغم آن‌که سه دولت و پنج مجلس با گرایش‌های مختلف عمل گرایي، اصلاح طلبی و اصول گرایي انقلابی، مدیریت اجرایی و قانونگذاری در کشور را در دست داشته‌اند؛ اما به دلیل لایه‌های پیچیده‌ی هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران، رویکردها و رهیافت‌های متعدد، متناقض و متعارضی در عرصه‌ی رویکردهای سیاست خارجی و منافع ملی ایران شکل گرفته که هر یک بر ابعاد، عناصر و وجوه خاصی از آن تأکید کرده‌اند. با این وصف، از آن جا که نظام جمهوری اسلامی ایران، نظامی ارزش مدار، رسالت دار و اُمت محور است؛ اصول بنیادی، ماهیت ایدئولوژیک و تعهدات انقلابی سیاست خارجی آن، از جمله سلطه

ستیزی، مبارزه‌ی با استکبار جهانی، حمایت از جنبش‌های آزادی بخش و نهضت‌های اسلامی، همچنان ثابت و پایرجا باقی مانده و تداوم یافته است؛ و مؤلفه‌هایی همچون قطع رابطه‌ی با آمریکا، مقابله‌ی راهبردی با دولت غاصب اسرائیل و بخصوص حمایت بی دریغ از آرمان‌ها و مبارزات ملت مظلوم فلسطین، از اهداف استراتژیک و خط قرمزی برای برقراری مناسبات بین المللی هستند که مورد معامله قرار نمی‌گیرند.

مجموعه‌ی ملاحظات مذکور، سبب گردیده که تاکنون تغییر و چرخشی اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، جهت انطباق با قواعد و هنجارهای حاکم بر ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین الملل که یکی از مؤلفه‌های محوری آن تعامل و همکاری با قدرت‌های برتر با هدف تلاش برای افزایش ثروت و قدرت ملی است، ایجاد نگردد؛ و این کشور در بُعد مادی، از ارتقای جایگاه بین المللی خود در عرصه‌ی انرژی که وجه غالب در اقتصاد سیاسی ایران است، فاصله گیرد و از فرصت‌های ایجاد شده در فضای انبساط سیستمی و گشایش در نظام بین الملل پس از جنگ سرد، استفاده‌ی مطلوب را در جهت بهینه سازی ثروت، افزایش قدرت و ایجاد پیوندی در میان مؤلفه‌های مذکور، نکند.

در مقابل، قدرت‌های برتر در این ساختار نوین در اقدامی همسو و هماهنگ با یکدیگر، از رهگذر نظام انقلابی ایران، استعدادهای قابل شکوفایی را یافته و فرصت‌هایی بس گرانسنگ را برای بهره‌وری در راستایی اهداف و منافع ملی و امنیتی خود، خلق کرده‌اند. به عنوان مثال هر چند که در طی دو دهه‌ی گذشته، جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ رویکرد نگاه به شرق و ایجاد مناسبات راهبردی با قدرت‌های بزرگ این منطقه (روسیه، چین و هند) با تکیه بر اهرم و منابع انرژی، به عنوان ابزاری جهت گسترش روابط دوجانبه و مبادلات اقتصادی با کشورهای مورد نظر در این مناطق، بسیار کوشش کرده است؛ اما باید توجه کرد که حجم مبادلات تجاری رسمی ۲۶ میلیارد دلاری ایران و چین (Irdiplomacy, 7/11/2010)، در مقابل حجم صادرات ۱۵۰۰ میلیارد دلاری چین که از این رقم، تنها ۲۶۰ میلیارد دلار به مبادلات با ایالات متحده‌ی آمریکا اختصاص دارد (WTO, ۲۰۱۰)، مانع از رأی مثبت این کشور به قطعنامه‌ی ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران نشد. از سوی دیگر، مهمترین شرکای تجاری چین در عرصه‌ی انرژی، نه کشور ایران، بلکه عربستان سعودی و قطر هستند. جمهوری فدراتیو روسیه نیز در اقدامی هماهنگ و در همسویی با غرب و ایالات متحده‌ی

آمریکا، ضمن آن که در صدور قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران حضوری فعال داشت؛ در تقسیم بستر دریای خزر و منابع آن نیز هیچ گاه حاضر به تقدم منافع ایران نسبت به جمهوری های تازه استقلال یافته ی این منطقه نشد. کشور هند نیز که یکی از محورهای مورد نظر در دکترین نگاه به شرق سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است، زیر فشار آمریکا از پیوستن به خطوط لوله ی صلح، طفره رفت؛ و در اقدامی هماهنگ با تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد، در روابط اقتصادی خود و از جمله صادرات بنزین به ایران، تجدیدنظر کرد. کشورهای آسیای مرکزی نیز که خود از اعضای اصلی سازمان شانگهای هستند، در اقدامی هماهنگ با غرب و آمریکا و در راستای اجرای قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران، خطوط لوله ی انتقال انرژی خود را نه از مسیر ایران، بلکه از مسیر غرب به شرق دریای خزر و از طریق ترکیه به بازارهای هدف در اروپا انتقال دادند.

۹) پیشنهادات

از آنجا که برای ارتقای جایگاه ژئوپلیتیک انرژی ایران در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین الملل و با تأکید بر حوزه ی دریای خزر، جمهوری اسلامی با معمای پیچیده و چندلایه ای مواجه است؛ تأمین منافع ملی ایران در این منطقه، در گرو کیفیت مدیریت دیپلماسی، نحوه ی تعامل با ساختار هژمونیک نظام بین الملل و نوع مناسبات ایران با کشورهای ذینفع منطقه و ممالک نافذ ماوراء منطقه است؛ از جمله:

۱. اتخاذ رویکردی مناسب، نسبت به ساختار هژمونیک نظام بین الملل پس از جنگ سرد؛
۲. توجه به نقش قدرت های بزرگ فرامنطقه ای و از جمله ایالات متحده ی آمریکا در معادلات سیاسی منطقه و مناسبات این قدرت جهانی با کشورهای حاشیه ی دریای خزر و منطقه ی قفقاز؛
۳. چگونگی اثرگذاری بر تعاملات مثلث ژئوپلیتیک ایران- روسیه - ترکیه، بعنوان سه قدرت نافذ منطقه؛
۴. بهره گیری از شکاف ها و تعارضات کشورهای روسیه- ترکیه- گرجستان در عرصه ی انتقال انرژی؛
۵. چگونگی همکاری با کشورهای آسیای مرکزی و حوزه ی دریای خزر در زمینه مبادلات و انتقال انرژی.

از آنجا که در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین الملل، کشورها به سختی خواهند توانست که بدون "تعامل سازنده"، در یک بستر سیاسی هم‌نوا با دنیای خارج، به رشد و توسعه‌ی اقتصادی دست یابند؛ می‌توان دریافت که در این ساختار نوین، کشورهایی که به تعدیل^۱ رفتار سیاسی و انطباق^۲ با شرایط جدید، برآمده‌اند؛ این فرصت را یافته‌اند که ثروت، قدرت، شوکت ملی و منزلت جهانی خود را ارتقاء بخشند و سهمی از تقسیم بندی ثروت جهانی و حوزه‌های نفوذ را به خود اختصاص دهند. در مقابل، کشورهایی که همواره به روندهای موجود بین‌المللی، معترض بوده و همچنان از زاویه و از منظر عناصر و دقایق گفتمانی ادبیات سیاسی حاکم بر دوران جنگ سرد، به تحلیل و تفسیر روندها و رویدادهای نظام بین‌المللی متحول و جهانی شده‌ی جدید، پرداخته‌اند؛ فرصت و مجال اندکی را برای تحقق و به فعلیت رسانیدن اهداف و آمال‌های خود، ایجاد کرده‌اند.

با بهره‌گیری از تجارب کشورهای آسیای مرکزی و حوزه‌ی دریای خزر و با علم به این مطلب که در طی یکصد سال گذشته، صادرات انرژی، وجه غالب اقتصاد سیاسی ایران بوده و چشم انداز اقتصاد ایران، حکایت از آن دارد که این مزیت نسبی همچنان تداوم خواهد یافت؛ دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران با تنظیم و درپیشگیری راهبرد دیپلماسی انرژی و از طریق ارائه‌ی تعریفی نوین از منافع ملی در این عرصه، می‌تواند ضمن قاعده‌مند نمودن رفتارسیاست خارجی و روابط با قطب‌های قدرت منطقه‌ای و نیز جهانی، از حداکثر ظرفیت محیط خارجی، جهت جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و احیای توان بالقوه و نیز موقعیت ایران، در جهت تأمین منافع ملی و ارتقای جایگاه بین‌المللی کشور، بهره‌برداری کنند. امری که در ظاهر، قدری متناقض نما و غیر ممکن جلوه‌گر می‌کند. برای برون رفت از این وضعیت، حرکت در مسیر وجه تعامل محور سند چشم انداز، هم در عرصه‌ی انرژی و هم در حوزه‌ی مناسبات بین‌المللی و سیاست خارجی، با ملحوظ نگه داشتن منافع ملی کشور، می‌تواند چراغ راه و پشتوانه‌ای حقوقی و بسیار ارزشمند، تلقی شده و گامی بسیار بلند در جهت احیای موقعیت بین‌المللی ایران در این عرصه انگاشته شود.

فهرست منابع:

الف) فارسی

۱. اسپوزیتو، جان (۱۳۸۲)، **انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن**، ترجمه‌ی محسن مدیر شانه چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۲. اشلی، ریچارد (۱۳۸۶)، «فقر نو واقع‌گرایی»، در: لینکلتر، آندرو، **نو واقع‌گرایی، نظریه‌ی انتقادی و مکتب برسازی**، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. امیدی، علی (۱۳۸۷)، «ضرورت توجه به فشارها و فرصت‌های نظام بین‌الملل در هدایت سیاست خارجی توسعه‌گرا»، در: **مجموعه مقالات کنفرانس ملی سیاست خارجی توسعه گرا**، تهران: پژوهشکده‌ی تحقیقات استراتژیک.
۴. امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۰)، «مخاطرات سیاسی مسیرهای مختلف خطوط لوله در حوزه‌ی دریای خزر»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال پانزدهم، ش ۱۶۵-۱۶۶.
۵. سعید، بابی (۱۳۷۹)، **هراس بنیادین**، ترجمه‌ی غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. باین، نیکلاس، وولکاک، استفان (۱۳۸۸)، **دیپلماسی اقتصادی نوین: تصمیم‌گیری و مذاکره در روابط اقتصادی بین‌المللی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۷. بخشی، احمد (۱۳۸۵)، **مطالعه‌ی مقایسه‌ای تأثیر ایدئولوژی بر رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آفریقای جنوبی**، رساله دکتری علوم سیاسی (گرایش مسائل ایران)، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۸. بهجت، جودت (۱۳۷۹)، «ژئوپلیتیک دریای خزر؛ دورنمایی از هزاره‌ی جدید»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال چهاردهم، ش ۱۵۵-۱۵۶.
۹. (۱۳۸۰)، «امنیت نفت در هزاره‌ی جدید؛ ژئواکونومی در برابر ژئواستراتژی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال پانزدهم، ش ۱۶۵-۱۶۶.
۱۰. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، **سیاست خارجی: عرصه‌ی فقدان تصمیم و تدبیر**، تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک.
۱۱. پوراحمدی، حسین (۱۳۸۶)، **انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران در بازتاب فرآیند جهانی شدن (همسویی، تقابل یا تعامل)**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. چرنوف، فرد (۱۳۸۸)، **نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض**، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۱۳. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۴)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۴. دلبرپور، پرویز (۱۳۷۶)، **تأثیر ساختار سیاسی نظام بین‌الملل بر ماهیت منافع ملی جمهوری اسلامی ایران**، رساله کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۵. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (۱۳۸۸)، «امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، ش ۱، بهار.
۱۶. ذوالفقاری، مهدی (۱۳۸۸)، **اقتصاد سیاسی دیپلماسی انرژی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، رساله کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۷. سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور (۱۳۸۲)، **لایحه‌ی برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۳-۱۳۸۸)**، تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی.
۱۸. (۱۳۸۲)، **چشم‌انداز توسعه کشور در افق ۲۰ ساله: توسعه پایدار ملی با رویکرد جهانی**، تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی.

۱۹. ستوده آرانی، محمد (۱۳۸۰)، تحولات نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، رساله دکتری روابط بین‌الملل، تهران: دانشگاه تهران.
۲۰. سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک.
۲۱. (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت و امکان تغییر»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، ش ۱، بهار.
۲۲. سلیمانی، امین‌اله (۱۳۸۱)، تأثیر منابع نفت و گاز منطقه‌ی دریای خزر بر اقتصاد سیاسی ایران، رساله کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۲۳. قهرمانپور، رحمان (۱۳۸۸)، «مقایسه‌ی رویکردهای برنامه‌ی چهارم و پنجم توسعه و سند چشم‌انداز بیست ساله به منطقه گرای»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هفتم، ش ۲۴، بهار.
۲۴. کاکس، رابرت و دیگران (۱۳۸۴)، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جهانی شدن، ترجمه حسین پوراحمدی، تهران: نشر قومس.
۲۵. کولایی، الهه (۱۳۸۷)، «ژئوپلیتیک انتقال نفت از قفقاز»، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال اول، ش ۱.
۲۶. گلیپین، رابرت (۱۳۸۰)، اقتصاد سیاسی جهانی: درک نظم اقتصاد بین‌الملل، ترجمه‌ی مهدی میر محمدی، تهران: مؤسسه‌ی تحقیقاتی تدبیر اقتصاد.
۲۷. متقی، ابراهیم، همت خواه، مریم (۱۳۸۷)، «جایگاه ایران در بازار انرژی آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال اول، ش ۱.
۲۸. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹)، «رژیم حقوقی دریای خزر: تصویری ژئوپلیتیکی از مانعی در راه همکاری‌های منطقه‌ای»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال پانزدهم، ش ۱۶۲ - ۱۶۱.
۲۹. محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (اصول و مسایل)، تهران: نشر دادگستر.
۳۰. محمدی، بداله (۱۳۸۴)، نفت و سیاست خارجی ایران در دهه‌ی اول انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۶۷)، رساله دکتری علوم سیاسی (گرایش مسائل ایران)، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۳۱. منوچهری، عباس (۱۳۸۷)، رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران: سمت.
۳۲. های، کالین (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه‌ی احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

ب) انگلیسی

33. Baker, James A., (2007). "The Changing Role of National Oil Companies in International Energy Markets", Baker Institute Policy Report, No. 35, March, Houston.
34. Bayne, Nicholas, Wool Cock, Stephen., (2007), The New Economic Diplomacy: Decision-Making and Negotiation in International Economic Relations. UK, Ashgate Publishing Co Press.
35. Bilgin, Mert., (2009), "Geopolitic of European Natural Gas demand: Supplies from Russia, Caspian and the Middle East". Energy Policy, in press, corrected proof, March.
36. (BP), (1984). "Statistical Review of World Energy", Available at: < www.bp.com >.
37. (BP), (1985). "Statistical Review of World Energy", Available at: < www.bp.com >.
38. British Petroleum (BP), (2004). "Statistical Review of World Energy", London.

Juane. Available at:< www.bp.com>.

39. (BP), (2005). “ **New Pipeline Gives Caspian Oil Access to World Markets** ”, London. Available at:< www.bp.com>.

40. ... (BP), (2006). “ **Turkey: Sustainability Report**”, London. Available at:< www.bp.com>.

41. ... (BP), (2007).” **Statistical Review of World Energy** ”, London.Juane. Available at:< www.bp.com>.

42. (BP), (2008). “ **Statistical Review of World Energy** ”, London.Juane. Available at:< www.bp.com>.

43. ... (BP), (2010). “ **Statistical Review of World Energy** ”, London.Juane. Available at:< www.bp.com>.

44. Buzan, Bary (1993), **The Logic of Anarchy: A Realist to Structural Realism**, New York,Columbia University Press.

45. Caporaso,James A, Divid P, Levine., (1992), **Theories of Political Economy**, Cambrige University Press.

46. Chang,FekixK (2001), “**Chinese Energy and Asian Security**”, Orbis, Vol,45, Issue2, Spring.

47. Cohen,S. B., (2003), “ **Geopolitical realities and United States Foreign policy**”, Political Geography,vol,22.

48.Cornelius,Peter,Story,Jonathan., (2007),“**Chin and Global Energy Markets**”, Orbis,Vol,51,Issue1,Winter.

49.Correlje,Aad, Van der linde,Coby., (2006), “ **Energy Supply Security and Geopolitics: A European Perspective** “,Energy Policy,vol,34.

50. Cox, Robert(etal) (1995), **International Political Economy: Understanding Global Disorder**, Zed books,London & New Jercey Press.

51.Dorian,JamesP.(etal), (2006), “**Global challenges in energy** “, Energy Policy,Vol,34.

52 .Estrada,Aurelia Mane., (2006), “ **European energy: Towards the Creation of the Geo- Energy Space**”,Energy Policy,vol,34.

53. Energy Information Administration (EIA), (2006). “**Caspian Sea Region of Key Oil and Gas Statistics and Forecasts** ”, Washington DC.

54.(EIA), (2006).” **Iran Energy Profile**”, Availableat: <http://www.eia.doe.gov> >

55.Favennec,Jean-Pierre (2005), “**Oil and natural Gas supply for Europe**”, Elsevier,Catalysis Today,N.106.

56.Gerges,Fawaz.A (1999). **America and Political Islam**, Cambridge: Cambridge University Press.

57.Gilpin,Robert., (2001), **Global Political Economy: Understanding the International Economic Order**, Princeton: Princeton University Press.

58. Hansen, Birth., (2000), **Unipolarity and the Middle East**, Richmond: Curzon Press.

59. Harvey,David., (2003), **The New Imperialism**, U.K:Oxford University Press.

60. Harries, Owen., (2005), "Power, Morality, and Foreign Policy", Orbis, Vol. 49. Issue 4, Autumn.
61. Hippel. David von (ed), (2009), "Energy Security and Sustainability in North-east Asia", Energy Policy.
62. International Energy Agency (IEA), (2004). "Energy Security and Climate Change Policy Interactions, an assessment framework", IEA Information paper, December.
63. (IEA), (2004). "World Energy Outlook 2005", IEA/ OECD, Paris.
64. (IEA), (2004), "Recent Developments in Russia" IEA/ OECD, Paris
65. (IEA), (2005). "World Energy Outlook 2005: Middle East and North Africa insights", IEA/ OECD, Paris
66. (IEA), (2009). "Energy markets and security", IEA/ OECD, Paris.
67. (IEA), (2010), "Natural Gas in India", IEA/ OECD, Paris.
68. Kaiser, Mark J., Pulsipher, Allan G., (2007). "A Review of the Oil and Gas Sector in Kazakhstan", Energy Policy, Vol. 35.
69. Kemp, Geoffrey, Harkavy, Robert E., (1997), Strategic Geography and Changing Middle East, Carnegie Endowment for International Peace Press.
70. Keohane, Robert O., (2002), After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy, New Jersey: Princeton University Press.
71. Kindelberger, Charles., (1973), The World in Depression: 1929-1932, Berkeley: University of California press.
72. Kirshner, Jonathn., (1998), "Political Economy in Security Studies after the Cold war", Review of International Political Economy", Vol 5, No. 1.
73. Klare, Michael T., (2004). Blood and Oil: The Dangers and Consequences of America, s Growing Dependency on Imported Petroleum, Metropolitan Books Press.
74. Krut, Bert (ed), (2009), "Indicators for Energy Security", Energy Policy, Vol, 37, Issue 8, June.
75. Luttwak, Edward N., (1998). From Geopolitics to Geo-Economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce. In: O Tutahail, G and others. The Geopolitics Reader. London: Routledge.
76. Mavrakis, Dimitrios (etal), (2006), "An Assessment of the Natural Gas Supply Potential of the South Energy Corridor from the Caspian Region to the EU", Energy Policy, vol, 34.
77. Markandya, Anil, Pemberton, Malcolm., (2009), "Energy Security, Energy Modeling and Uncertainty", Energy Policy, in press, corrected proof, March.
78. Matutinovic, Igor., (2009), "Oil and the Political Economy of Energy", Energy Policy, in press, corrected proof, March.
79. Mesbahi, Mohiaddin., (2001). "Iran, s Foreign Policy Toward Russia, Central Asia and the Caucasus", in Iran at the Crossroads, Edited by John L. Esposito and R.K. Ramazani. New York: Palgrave Press.
80. Nevins, Joseph., (2004). "Resource Conflicts in a New World Order", Geopolitic, Vol 9, No. 1.

81. National Iranian Gas Company(NIGC), (2004), **“Overview of Iran,s Natural Gas Industry”**.<http://www.nigc.org>.
82. Nuttall, William J, Manz,Devon L., (2008), **“A new Energy Security Paradigm for the Twenty- First Century”**, Technological Forecasting & Social Change,vol,75.
83. Omonbude,Ekpen J., (2007), **“The Transit Oil and Gas Pipeline and the Role of Bargaining:Anon – Technical Discussion”**, Energy Policy,Vol,35,Issue12.
84. Osborne,David ,Ted A. Gaebler,(1992), **Reinventing Government: How the Entrepreneurial Spirit is Transforming the Public Sector from Schoolhouse to Statehouse**, City Hall to the Pentagon , Reaking,Mass:Addison- Wesley Press.
- 85.Peters,Susanne., (2004), **“ Coercive Western Energy Security Sterategies: Resource War as a New Threat to Global Security”**,Geopolitic,Vol 9,No.1.29
- 86.Petroleum Economist., (2004), **“News in Brief”**, Petroleum Economist,42,October.
87. Rasizade,Alec., (2003), **“Entering the Old“ Great Game “in Central Asia”**, Orbis,Vol,47,Issue1,Winter.
88. Ragin Charles C., (1987) , **The Comparative Metehod: Moving Beyond Quali- tativ and Quantitative Strategies**, California: University of California press.
89. Sen,Ardhendu .,(2000), **“Natural Gas imports in to South Asia: a Study in in- ternational Relations”**, Energy Policy,Vol 28,Issue11,September.
90. Sen,Samil,Babali,Tuncay., (2007), **“Security Concerns in the Middle East for Oil supply: Problems and Solutions”**, Energy Policy,vol,35.
91. Sovacool,Benjamin., (2009). **“Energy Policy and Cooperation in South- east Asia: The History, Challenges, and Implications of the Trans-ASEAN Gas Pipeline(TAGP) Network”**,Energy Policy,vol,37.
- 92.Truscott, Peter,(2009), **European Energy Security**, Royal United Institute for De- fence and Security Studies, London:Routledge.
- 93.Umbach,Frank., (2009). **“Global Energy Security and the Implications for the EU”**, Energy Policy, in press,corrected proof.
- 94.Waltz,Kenneth.,(1979), **Theory of Internatioal Politic**, Reading, Mass:Adison- Wesley.
95. World Trade Organization(WTO)., (2010), **“International Trade Statistics ”**.
96.(WTO).,(2010), **“ World Trade report ”**.
97. Youngs,Ricahard.,(2009). **Energy Security: Europe,s New Foreign Policy Chal- lenge**, London:Routledge.
98. Weisser,Hellmuth.,(2008),**“ The Security of Gas Supply- a Critical Issue for Europe?”**, Energy Policy,vol,36,Issue 11,November.
Website:
www.Irdiplomacy.ir (7/11/2010)
www.BBC News.com (6/11/2010)
www.nafttims.com.